



«شنبه ۵ شهریور ۱۴۰۱ | ۲۹ محرم ۱۴۴۴ | سال سی‌ام | شماره ۸۵۷۶»

هفت‌شماره یک



قصه‌های عبدالقادر زیر درخت شریش

گزارش فاطمه‌عسگری‌نیا روزنامه‌نگار

روستای وشنام‌دری؛ جایی که حالا در سایه یار مهربان اسم و آوازهاش حسایی در ایران پیچیده و راه و رسم بچه‌های کتابخوانش الگوی خیلی از بچه‌های روستاهای کم‌برخوردار شده است. درست است که این روستا هنوز از داشتن آب آشامیدنی لوله‌کشی محروم است، اما تا دل‌تنان خواهد به اندازه دبه‌های آبی که در هر خانه هست، کتاب در این روستا وجود دارد. کتاب و کتابخوانی آنقدر به این روستا اعتبار و ارزش بخشیده که حالا هم به‌عنوان مرکز دهستان فعال بوده و هم دارای کتابخانه و مدرسه و زمین چمن مصنوعی است؛ خلاصه اینکه کتاب و کتابخوانی با این روستا و بچه‌های باصفاش کاری کرده کارستان.

بانی همه این اتفاقات خوب در روستا، کسی نیست جز «عبدالقادر بلوچ»؛ کسی که تمام دوران کودکی‌اش در سایه محرومیت‌های روستا گذشت، اما هیچ‌وقت از یادداشت و به‌سختی درس خواندن تا توانست دیپلم بگیرد، اما همین که دیپلم گرفت با خودش عهد بست تا شرایطی را ایجاد کند که دیگر بچه‌های روستا روزگاری مثل او و هم‌سن وسالانش را تجربه نکنند.

تصمیم عبدالقادر

عبدالقادر می‌گوید وقتی بعد از دیپلم به روستا برگشتم دیدم بچه‌های روستا هیچ علاقه‌ای به ادامه تحصیل ندارند؛ از مدرسه مختلط قدیمی که دخترها بعد از پایان دوره دبستان مجبور بودند هم با در و دیوار قدیمی آن خداحافظی کنند و هم برای همیشه درس و مشق را ببوسند و کنار بگذارند گرفته تا پسر بچه‌هایی که مسافت دور مدرسه در مناطق دیگر و هزینه بالای تحصیل انگیزه‌ای برای درس خواندن در آن‌ها باقی نمی‌گذاشت: «با خودم تصمیم گرفتم با ایجاد یک کتابخانه بچه‌های روستا را دور هم جمع کنم. فکر می‌کردم از طریق نامه‌نگاری با مراکز دولتی می‌توانم راه به جایی برسم؛ به‌خاطر همین شروع به مکاتبه کردم، اما در نهایت با این پاسخ روبه‌رو شدم که روستای شما به حدی کوچک و دورافتاده است که امکان ساخت کتابخانه و سرمایه‌گذاری فرهنگی در آن را نداریم.»

راه تازه برای رسیدن به هدف

عبدالقادر وقتی این پاسخ را می‌شنود تنها تا انگیزه‌اش را از دست نمی‌دهد، بلکه دنبال راهی دیگر برای اهدافش می‌گردد: «تصمیم گرفتم خودم با نویسنده‌ها و ناشران ارتباط برقرار کنم و از آنها بخواهم برای روستای ما از کتاب‌هایشان ارسال کنند؛ طری‌کی که خوشبختانه با استقبال خوب این افراد روبه‌رو

زندگی بهتر در شهر خانواده‌محور

گفت‌وگو با نخستین رئیس کمیسیون فرهنگی و اجتماعی خادم‌ادوار شورای اسلامی شهر تهران

۱۲



از سال آینده برقراری ارتباط مکالمه و اینترنت موبایل در نقاط کور امکان پذیر می‌شود

جامعه

موبایل؛ بدون نقطه کور در جهان

از سال آینده برقراری ارتباط مکالمه و اینترنت موبایل در نقاط کور امکان پذیر می‌شود

۱۳



۱۴

مهاجرت شان از شمال به ارسباران

استان‌های گلستان، گیلان و مازندران به‌ترتیب با سخت‌ترین شرایط آبی مواجه هستند

خلاصه گزارش

کب

رکاب زدن برای ترویج کتابخوانی

گپ و گفت با معلمی که برای توزیع کتاب به مناطق دور دست ایران سفر می‌کند

بعضی‌ها آنقدر عشق و علاقه اشان به کتاب و کتابخوانی بی‌حد و حصر است که حاضرند پای این عشق و علاقه اشان همه سختی‌ها را به جان بخرند. نسرین خضری مقدم از این دست کتابخوان‌های حرفه‌ای و علاقه‌مندان به ترویج فرهنگ کتابخوانی است که برای تحقق اهدافش خودش را با دوچرخه و هویابما و اتوبوس به مناطق مختلف کشور می‌رود تا کتاب‌های اهدایی‌اش را به بچه‌ها هدیه کند.

او یک معلم است و همیشه دوست دارد بچه‌های سرزمینش در هر نقطه از کشور هستند در حسرت کتاب نباشند. در گپ و گفتی صمیمی او برآیمان از فعالیت‌های داوطلبانه‌اش در حوزه ترویج کتاب می‌گوید.

چه شدد که خانم معلم خراسانی تصمیم گرفت بارکاب زنی مروج کارهای فرهنگی شود؟

سال ۹۶ بود که دوچرخه‌سواری را با هدف فعالیت‌های زیست‌محیطی شروع کردم. در واقع دوست داشتمم با پیام‌هایی مردم را با خطرات زیست‌محیطی آشنا کنم و از آنها بخواهم بیشتر هوای زمین را داشته باشند. گرفتن مدرک مربیگری و به قولی قرص شدن دل خودم و خانواده بهانه‌ای شد برای شروع سفرهای درون کشوری و در نخستین سفر به کویر مرکزی رقتم و بعد از آن گرگان تا اردبیل، بوشهر تا چابهار، سمنان تا شمال را رکاب زدم. سال ۹۷ که کشور با بحران آب روبه‌رو شد سفرهایم را با شعار «آب گنجینه امروز زویای فردا» انجام می‌دادم.

چطور دوچرخه‌سواری و ترویج کتابخوانی را باهم انجام دادید؟

بهمن‌ماه سال گذشته بود که تصمیم گرفتم دورتادور جزیره قشم را با دوچرخه رکاب بزنم و در کنارش سری هم بزنم به روستاهای این منطقه و توزیع کتاب برای بچه‌ها.

خودتان اهل کتاب و کتاب خواندن هستید؟

بله من از کودکی عاشق کتاب بودم الان هم که معلم هستم یکی از مأموریت‌های اصلی که برای خودم تعریف کردم تشویق بچه‌ها به کتابخوانی است.

چی شدد که فکر ترویج کتاب در روستاهای کم‌برخوردار افتادید؟

با خودم فکر کردم روستاهایی که اغلب از داشتن مدرسه محروم هستند حتما بچه‌هایشان به‌خصوص دختران آنها علاقه‌مند به مطالعه‌اند اما دسترسی به کتاب ندارند به‌خاطر همین تصمیم گرفتم در سفرهای زیست‌محیطی که با دوچرخه می‌روم کتاب هم همراه داشته باشم تا در این مناطق توزیع کنم. ارتباط گرفتن با اهالی روستا و بچه‌ها سخت نبود؟

در همه روستاها نه اما خوب مناطقی هم بودند که

به‌خاطر فرهنگ غالب خیلی مشتاق غریبه‌ها نبودند در این روستاها سعی می‌کردم چند روزی اتراق کنم و از طریق فعالیت‌های فرهنگی و هنری و گپ و گفت صمیمانه اعتمادشان را جلب کنم مثلا بچه‌ها با خطاطی و خوشنویسی هایم جذب من می‌شدند و خانواده‌ها در نشست‌های صمیمی دوستانه.

همه سفرهایتان را با دوچرخه انجام می‌دهید؟

قطعاً نه با توجه به اشتغال در حوزه دولتی مجبورم تنها از زمان تعطیلات استفاده کنم از طرف دیگر بار کتاب‌هایی که همراه دارم زیادشده و این باعث می‌شود که سفرها را با هویابما بروم. وقتی می‌رسم از اهالی بومی منطقه کمک می‌گیرم. الان دوستان زیادی در این مناطق دارم که هم در شناسایی مناطق کتاب‌ها در خلیلی از مناطق هم دست‌اند هم در توزیع کتاب‌ها در خلیلی از مناطق هم کتابخانه‌های کوچک و بزرگ دایر کرده‌ام.

از کتابخانه‌هایتان چه خبر؟

در خلیلی از مناطقی که ممن می‌روم مردم عشایر نشین هستند بنابراین نمی‌شد کتابخانه ثابتی برای استفاده بچه‌ها درست کنیم به‌خاطر همین کتابخانه‌های پارچه‌ای را درست کردیم این کتابخانه‌ها چند جلدی هستند اما حسن خوشبان ملذذگی‌هایشان را با هویابما بروم. وقتی می‌رسم ۱۲ کتابخانه پارچه‌ای و دو کتابخانه فلزی در مناطق عشایرنشین استان فارس ایجاد کرده‌ام.

هزینه کتاب‌ها از کجا تأمین می‌شود؟

عمده کتاب‌هایی که اهدا می‌کنم یا هزینه شخصی است اما دوستان زیادی هستند که به‌واسطه آشنایی و اعتمادی که دارند سال‌هاست نذرهای خود را به سمت نذرهای فرهنگی سوق داده‌اند و از من می‌خواهند این هزینه‌ها را در بخش توسعه کتابخوانی

و افزایش آگاهی بچه‌های مناطق محروم صرف کنم. مناطقی که خیلی هایشان به اینترنت دسترسی ندارند اما بچه‌ها بعد از اتمام کتاب‌های خود به بالاترین نقطه منطقه می‌روند تا طی تماس با من از کتاب‌های خواننده شده‌شان بگیرند.

چی شد که تصمیم گرفتید وارد حوزه ترویج کتاب شوید؟

بیکار که دربارہ زندانیاں فکر می‌کردم دیدم اوقات فراغت زیادی دارند و چه خوب است بتوانیم با کتاب‌های ارزنده این اوقات فراغت را پر کنیم به‌خاطر همین همراه با دوستانم، نذرخوانی زدم و از مردم خواستیم تا کتاب‌هایی که استفاده ندارند را برای هدیه به زندان‌ها به‌دست ما برسانند وقتی این کتاب‌ها به زندان رسید و طلی پیگیری‌ها از علاقه‌مندی و استقبال زندانی‌ها از کتاب متوجه شدم تصمیم گرفتم در این حوزه به‌صورت جدی وارد شوم.

خلاصه گزارش

کب

روستای وشنام‌دری، جایی که حالا در سایه یار مهربان اسم و آوازهاش حسایی

راه و رسم بچه‌های کتابخوانش الگوی خیلی از بچه‌های روستاهای کم‌برخوردار شده است. درست است که این روستا هنوز از داشتن آب آشامیدنی لوله‌کشی محروم است اما تا دلتان بخواهد به اندازه دبه‌های آبی که در هر خانه است کتاب در این روستا وجود دارد. کتاب و کتابخوانی آنقدر به این روستا اعتبار و ارزش بخشیده که حالا، هم به‌عنوان مرکز دهستان فعال است و هم دارای کتابخانه و مدرسه و زمین چمن مصنوعی است.

عبدالقادر بلوچ بانی همه این اتفاقات خوب است. او وقتی بعد از دیپلم به روستا برگشت و دید بچه‌های روستا هیچ علاقه‌ای به ادامه تحصیل ندارند، تصمیم گرفت کاری برای روستا انجام دهد و فکر ترویج فرهنگ کتابخوانی

بهترین تصمیم بود اما وقتی مکاتبه‌هایش برای ساخت کتابخانه نرسید، خودش دست به کار شد و با ناشران و نویسنده‌ها ارتباط برقرار کرد.

عبدالقادر بلوچ بانی همه این اتفاقات خوب است. او وقتی بعد از دیپلم به روستا برگشت و دید بچه‌های روستا هیچ علاقه‌ای به ادامه تحصیل ندارند، تصمیم گرفت کاری برای روستا انجام دهد و فکر ترویج فرهنگ کتابخوانی

بهترین تصمیم بود اما وقتی مکاتبه‌هایش برای ساخت کتابخانه نرسید، خودش دست به کار شد و با ناشران و نویسنده‌ها ارتباط برقرار کرد.

این ارتباط باعث شد تا اول پای کتاب‌های ریز و درشت از اقصی نقاط کشور به روستای آنها باز شود و بعد آن‌ها با کمک خیرین و داوطلبان بنیای ساخت یک کتابخانه مجهز در روستا گذاشته شود.

عبدالقادر می‌گوید وقتی بعد از دیپلم به روستا برگشتم دیدم بچه‌های روستا هیچ علاقه‌ای به ادامه تحصیل ندارند؛ از مدرسه مختلط قدیمی که دخترها بعد از پایان دوره دبستان مجبور بودند هم با در و دیوار قدیمی آن خداحافظی کنند و هم برای همیشه درس و مشق را ببوسند و کنار بگذارند گرفته تا پسر بچه‌هایی که مسافت دور مدرسه در مناطق دیگر و هزینه بالای تحصیل انگیزه‌ای برای درس خواندن در آن‌ها باقی نمی‌گذاشت: «با خودم تصمیم گرفتم با ایجاد یک کتابخانه بچه‌های روستا را دور هم جمع کنم. فکر می‌کردم از طریق نامه‌نگاری با مراکز دولتی می‌توانم راه به جایی برسم؛ به‌خاطر همین شروع به مکاتبه کردم، اما در نهایت با این پاسخ روبه‌رو شدم که روستای شما به حدی کوچک و دورافتاده است که امکان ساخت کتابخانه و سرمایه‌گذاری فرهنگی در آن را نداریم.»

عبدالقادر می‌گوید وقتی این پاسخ را می‌شنود تنها تا انگیزه‌اش را از دست نمی‌دهد، بلکه دنبال راهی دیگر برای اهدافش می‌گردد: «تصمیم گرفتم خودم با نویسنده‌ها و ناشران ارتباط برقرار کنم و از آنها بخواهم برای روستای ما از کتاب‌هایشان ارسال کنند؛ طری‌کی که خوشبختانه با استقبال خوب این افراد روبه‌رو

موبایل؛ بدون نقطه کور در جهان

از سال آینده برقراری ارتباط مکالمه و اینترنت موبایل در نقاط کور امکان پذیر می‌شود

۱۳

از سال آینده برقراری ارتباط مکالمه و اینترنت موبایل در نقاط کور امکان پذیر می‌شود

جامعه



اجازه را به او نمی‌داد؛ بنابراین تصمیم گرفتم از طریق فضای مجازی برای نخستین‌بار همراه با بچه‌ها تماس تصویری با او برقرار کنم. بعد از این تماس بود که کلاس‌های آنلاین ما شکل گرفت. او برای بچه‌ها به‌صورت آنلاین هم کتابخوانی می‌کرد و هم آموزش‌های هنری مانند تصویرگری و نقاشی ارائه می‌داد. همین مقدمه باعث شد تا روستای ما به‌عنوان نخستین روستایی که قبل از کرونا تجربه برگزاری کلاس‌های آنلاین را داشته در زمان شیوع کرونا با هیچ چالشی در این زمینه روبه‌رو نشود.»

بانیان ساخت کتابخانه جدید

هر روز بر تعداد مربیان و نویسنده‌هایی که از طریق فضای مجازی برای بچه‌ها به معرفی کتاب، کتابخوانی و آموزش‌های هنری و فرهنگی می‌پرداختند، افزوده می‌شد. همین انگیزه بچه‌های روستا را بیشتر کرد؛ تا جایی که حتی از روستاهای اطراف هم برای شرکت در این دوره‌ها راهی وشنام‌دری می‌شدند. تعداد زیاد بچه‌ها در اتاقک ۳در۳ متری کتابخانه حسایی مورد توجه مخاطبان فضای مجازی قرار گرفت: «یک روز یکی از همین مخاطبان اعلام کرد هم تعداد بچه‌ها زیاد است و هم فضای شما محدود. ما تصمیم گرفته‌ایم کاری برای این بچه‌ها انجام دهیم و چه بهتر اینکه شما را در ساختن کتابخانه‌ای در شان روستا یاری کنیم.»

عبدالقادر باورش نمی‌شد آرزو‌هایی که برای روستا داشتند در حال برآورده شدن باشد. او بعد از شنیدن این پیشنهاد دیگر انگار هیچ آرزویی نداشت: «باورم نمی‌شد چیزی که من بارها و بارها برای آن مکاتبه و مطالعه‌گری کرده بودم یکباره به لطف خدا و همراهی مردم در حال تحقق باشد. این خانواده با اعتماد کامل به ما تمام هزینه خرید زمین و تجهیز کتابخانه را واریز کردند و طرف مدت ه‌ماه کتابخانه روستا راه‌اندازی شد؛ کتابخانه‌ای که به یاد مادر این خانواده به نام مهر لیلا نام گرفت؛ تالیلای مهربان مادر همه بچه‌های روستای ما هم باشد.»

راه روستاهای استان سیستان و بلوچستان یا حتی مناطق کم‌برخوردار سایر استان‌های کشور ارسالی می‌کنیم و متعقدیم با افزایش فرهنگ کتابخوانی و مطالبه‌گری می‌توانیم زمینه توسعه روستاها را فراهم کنیم.» عبدالقادر و دوستانش یک طرح قالب هم در مناطق روستایی و شهری اجرا می‌کنند به نام طرح سبید کتاب: «در این طرح چند جلد کتاب با موضوعات خوب را به مدارس می‌بریم و بین دانش‌آموزان توزیع می‌کنیم تا مطالعه کنند و بعد از یک هفته این سبید را با سبید دیگری جایگزین می‌کنیم و این چرخش کتاب باعث می‌شود تا ظرفیت کتابی که داریم در اختیار همگان قرار بگیرد.»

عبدالقادر که از مرو جان نمونه کتاب هم هست حالا آرزو دارد بچه‌های همه مناطق روستایی مانند روستای وشنام‌دری با کتاب بتوانند آینه خود را نجات دهند. او معتقد است با فعالیت‌های داوطلبانه می‌توان موجبات عمران و آبادانی روستاها را فراهم کرد. وقتی روستاها مردم باسواد و آگاه داشته باشند، دیگر خالی از سکنه نمی‌شوند و مردم‌اشن برای عمران آن تلاش می‌کنند.